

سال چهارم و نهم

واقعات سال ۱۳۰۹ هجری

چونکه کل رفت و گلستان در گذشت نشومی دیگر ز بهیل سر گذشت نه ایگمانی چون ^{۱۸} _م ^{۱۸} _م
 و عالم پریشان مستیغنا من بطفه لعیم و فتنه العظیم آغاز نمود و صفحه اولی را بزبانت و صلوات مبارک
 که از قلم اعلی در ارض سر و عکا ناجیا استه فی ارض الحیا و دیا را اخری نازل شده فرین نمودم فلله
 که شرف قبول مشرف گردید و بر صباغ و سا حضرت غصن استه ان عظم جمال قدم حل شانه را بهمان
 زیارات و صلوات با جمیع اعصاب سده رحمن واجبا استه خاضعا خاشعا ندها سا جدا ^{۱۸} _م
 زیارت میانند و ملا اعلی و سکان فرودس اسبی را بنا له و خین و صبح و زمین میا و رند طوبی
 لغز این طوبی لغز این طوبی لدر اسخین امید که با جبر این عمل که خالصا لوجه لکرم است
 بزودی بندای اصلاحی اسرع الی مولاک و ارجع الی منقلبک و مشواک باناحت باکم خواند و از
 این بیم و باکم رانده اند قوی تیر و بانا جابه تخین بدیر کما سبحان من عیننه ان عظام و سره الکریم
 نه ماه پیش از اینو فتنه عظمی فرمودند که دیگر نمخو اهرم در این عالم بنام و دامن با اجبالی که در بین شایه
 میفرمودند فکر و صایا و بیانیاتی نمودند که از جمیع آنها عرف و دواع استشام میشد و کمال تجمل در
 مذاکره بودند ولی صیر سخا اظهار میفرمودند تا شب یکشنبه یازدهم شوال که پنجاهم روز نوزدهم بود رسید

روز دهم شرف جنبه لب تابخی که در آن ایام زائر در واقعات و ضرر و در شانی گفته بایران فرستاد و صورت آن چنین است

آه فامه جام جهان سانه نرم ضنا	برینت جای راج روح افزا شریک جان کرا
بهر درد هست در مان بهر برنجی دوا	آه از این برنج بیدر مان و در دلی دوا
چشم اینان جزوه آه قلب عالم تیره گشت	نکشن دل بی مفاشته جیل جان بنیوا
مستفصل گردید از این صده امان وجود	مضمحل گردید از این لطفه عرشش کبریا
گشته ساکن بحر سواج گرم را سواج فضل	سرج زن در بای عم در قلب و جان اولیا
رایت بسا جسی سزگون شده بر زمین	ناله عزب آسمی مرتفع شده بر سما

سال چهل و نهم

واقعات سال ۱۳۰۹ هجری

۱۱

الغدا ذکر نمودند که جمال مبارک در آن ایام بیانی میفرمودند که ما با طافت استماع آنها اندیشه
 و عرف فراق در بیانات نیز آفاق ساطع بود و فرمودند که کتابی مختم بخط خود بعضی اعظم سروده
 و آنچه لازم است در آن کتاب ثبت نموده ام باری بهین سوال ایام و لیالی منقضي شد تا
 و شبیه بوم نهم که بوم الاحزان دوستان و اعضاء و خاصان بود در رسید در آرزو
 حضرت غنیمت اعظم از محضر مبارک بجل مسافری نزل نمودند و بکبر مبارک را بهنگی رسانیدند
 و ذکر نمودند که جمال مبارک فرمودند که باید کل جبار ساکنان بنا را سخا بر ارتقا امراته
 قیام نمایند و اندام مضطرب نشود چه که من همیشه در هر جا که باشم باشما هستم و در ذکر شما
 ذکر شما هستم در آن بیانات آتشبار قلوب حضار در حراق و انفطار چه که عرف دواع مالک
 الابداع از آنها ششام شد و پنهان جمیع دوستان مغایب در پشیمان شدند که همگی مرتب
 بدلاکت بودند لذا از منبع الطاف محبوب کجا و دست بهینا بوم دیگر که سه شبیه دهم
 بود بوم بسرور شد و نیز سجت و حور بطهور آمده حضرت غنیمت اعظم هنگام طلوع فجر

این نسبت گشتاد و این خراشده آشکار	جله قد غایت بگردید تاریخ عزا
صبح محشر را چشم مرعبان دیدم که بود	در فضای ارض عکاسی استخبری بر ملا
خفق عکاس به شیب از وضع و از برت	جله در بھی شده از بهر افتخار و فنا
هم ز اجناس عجم ز ناله برگردون علم	هم ز اعراب بلده و استبداد استبداد
بهر تجیز مبارک در حرم اخصان بود	هر یکی قائم بصرف صبر و تسلیم و رضا
حضرت غنیمت اعظم با جناب اکرم	این چنین فرزند با لحن ضعیف و لرز
کس نگرده مضطرب بزا که حق فرموده است	در کتاب اندلس خود بر تمام ماسوا
کای خدایتی چون زنده شمس جمال من بود	هم سعادتی بیکلم پنهان شود از دیده و حنا
جملگی بر حضرت امر بر بیان قائم شویم	مطهرن همیشه و افزاید بر عالم لولا

سال چهل و نهم

۱۱۸

واقعات سال ۱۳۰۹ ق

و شادی آن روز نیز با نسبت بهین آنگا گردید و تکی بجلعت سرور و جوهر همین مالک ظهور فرار شدند حضرت
 غصن اعظم خدیو سفند قربانی نمودند و بغیر او اسرا و اهل زندان و بیمان قسمت فرمودند بنوعی که جمیع
 اسنة و خوب بذكر بقا و شکر نمودی محبوب ای بی دواخل و خایج عکایا ناطن دو گو یا بود باری بیوس بود
 مشهور که احمدی در خاطر نه اشت که چنان سرور عمومی در بر شام بکافه انام دست داده باشد و
 همان یوم حضرت غصن اعظم بکات شریف برود و بکیر از لسان جمال مبارک در جمیع منازل اجاب
 بر جمال و نساء ابلاغ فرمودند و در یوم یکشنبه پانزدهم وقت عصر جمیع اجاب را که در قصر حضور داشتند
 و جمیع کشیری از مهاجرین و مسافرین بودند حضار فرمودند در حالتی که در بستر حضرت غصن آید الابه
 مدتی زانقدر بیکه فرمودند بیاید جمیع اجاب باکیا طائفه محترفا متبلسا شرفیاب شدند لسان
 عطفت

دیروز علی گره در روزن چون خبر صحبت گیری گوش رسید زمام طافت و میرزا کفش رفت و مرا اما بسیار بنجم آورد
 که از بجهت چنین است

دو تیر خوب فرخ و تیرت	بالعجب در افندة این صحبت	دو هزار گریبان حشر و مریت	دو هزار با بر صده کونین چه حشر است
و این سهای قد همچون شربت	این بکندهی جاریه همچون سیراب	این نمکه بار و ایچو منی بر است	یکه نمکه صفت بود و در کفر نمکه قیام
و ندر جهات این نعمات عذبات	در شرق و غرب این شکر حیرت عظم	و آنچه بنامک بر نجه و نه عده است	بارب چه مدی داد که شد بزه افتاد
وین ارغما و زر لاله اندر تیرت	این عدو ترقی و شاهه جوهر امان	بانامه ای عدو از مخرج حشر است	زیر تیر کونین قضا بر قضا می آید
وین شکرین لوله در شکر تیرت	این آه و ناله و زدن و مردار چه نیت	ساری عموم مخرجه چون شکر است	عاری عموم عارده چون سیراب است
آوای یوم بنوم عیسی است	در بخشش که کل و میل عدیه بود	چون مهره مهرات بی نیت است	زین بری که بار ز نژاد و مهر زاد
و تیره کون نقضای قضا این است	شد سر بر شکی انوار سطر است	کهبان گوش آمد گیتی بفرست	آنان نقض شد و نفس از صبر است
ساقه که بود جام چه داین حشر است	در سکه صفت محمود فنا عود شد	نذل جور افتاد ز گردون بر شتر است	صاعده شرا راه ز غبار آسمان
و ز جوامع کفایت پس این بفرست	گر و شیرایم بجهت بیستی ز یاد	هم عرش ز دولت خاک بر شتر است	هم مرغ ز زود و قدر خاد بیلگون

بارب چه مدی داد که شد عرش مصلحان
 دارکان امر و خلق ز دم گشت موصول

و ارا نا بر صده عالم چه مدی داد
 و ز زمام دهر بار بگیتس بد فتنه زاد

عجوبان اهل انصهار که ذکرش در لوح رویا از قلم اعلی در عتره محترم نفعین که سال سادس از ورود
 مدینه حکما بود که نوزده سال قبل از این سال بر طالع بوده نازل شده بود تعلق گرفت و انقلاب
 عالم تراب جمیع عوالم رب الاذباب را با اضطراب آورد و در ساعت ششم از آن لیلۃ الظلمات الی
 فیها بکت السماء علی الرشی طر ما نزل من لسان ته بقدرت من فی کتابه الا حدس دیگران حال و حال
 از بیان حال عاجز الملک و الملکوت بقه و لا حول و لا قوه الا بالله در شورش آن محشر اگر که
 جمیع امالی عکا و قرای حول آن در حیرت حول قصر مبارک گریان و بر سر زمان و و مصیبتا گویان
 این دو بیت مشهوری مولوی ناسب حال و مطابق احوال است چرخ بر خوانده قیامت نامد را
 تا مخرجه بر دریده جامه را آسمان میگفت آنم بزرگین گرفتار غیبی بین
 تا یکده آن محشر عظیم شب و روز جمع غنیمتی غنیمت و فقیر و غنیمت و فقیر از خوانده قیامت منعم الی عینم

خاکم بر کلونه بر نام اینرا	چون باد و شوش غم شوم اینرا	ای نیر سپهر قضا شهر بار کو	عکا است شهر بار کو شهر بار کو
شد خیره چشم هر که از برق این الم	شد تیره ز در دوزخ از شام اینرا	ای بیت آمدن یکم صدم چه	دی دار عزت ایبره که کو
طلعت گرفت بر سر آفاق قیامت	چون در سپهر یک سیه تا اینرا	خالی است خانه خدا از دی	تاریت بجزه هر کی نیست کو
جانم زین میزد از صدای نیویش	هر ششم ز سر برید پیغام اینرا	ای دریا طلعت غر سنا چه	ای بیت برت بصدای نیویش
شد عرق خمر بجزه کشتی جو	از صد نه لطفه طمطم اینرا	رضوا کی است کف دو لعل العطا	فرودس شمشاد اوله خدا کو
بیزد دل بکشتن بشو جانم	افتاد طیر روح چه در دم اینرا	ای قصرش کرسی عرشش کجا	ای طیر قدس کجا فرود کو
از کام در شان زلف تا بر درک	سخن دود و طغی آنم اینرا	کلیش جبرئیلیه و حال	افتا سرود و کله خدا کو
آغا خورشید از غلای اهل با	مار بر عالم انجام اینرا	ای خبر جرح طاعت شمس قدم کجا	دی نیره و در کلید در دکار کو
کو لید فاکه دم دل بخواب گشت	تا در خم رطوت آیام اینرا	باین چه تبت سکون نون کجا	در این نیره بر سر شکست قراب کو

دادار غمی که جانی جانرا نمود خاک
 در نامتی که بر عالم نمود خاک

زین مارم که در کف خاک بر فروخت
 یک شعله شمس بر آردن صفت ستان

سال چهل و نهم

واقعات سال ۱۳۰۹ هجری

۱۸

زمانی است که آله الاانت در یوم ثانی صمودی قیوم الی مفاسد انفس از منع محترم
 المکتوم هر یوم از فضیلتی اسلام و نصاری و شعرا می آید تا ملاقات لغزب بساحت انور حضرت
 عظیم الله العظیم دارد و قصائد غزاه در مرثی و غزاه در محضر اطهرشان حاضر سبحان ربنا
 العلی ابی اگر در اوان ظهور مطهر الهی و مشارق شمس رحمانی اهل اعراض و غماض
 مجال یافتند که بعضی مقال سب اضلال شوند چنانچه در حق سینه انبیا و سرور صفیا روح
 سواه فدا گفتند آنچه گفتند واقعاتشان را رب العزیز در قرآن بیان نموده و ادا داد که
 الذین کفروا ان یتخذوا الالهة الاخرى اهدا الذی بعث الله رسولا و در مقام دیگر (ولما سموا
 الذکر قالوا انه لمجنون) و حسان این ثابت که بعد از ارتفاع رایت اسلام مداح عظیم
 خیر الانام بود در سنین ازیه چه شده از قصائد در مقام آن منبع نور و مطلع ظهور انشا و انشا و نوزده

باز تابنده صبح بخش	نفس زین مصطفی ز بخش	جبار بنیاد ان جمال ده	ارواح بر صبر سکون فدا بخش
رسمی بر بحر جد بیگانه بخش	نوری بر فضل برین بخش	از عین نجات قدرت بخش	فدای بی برده سواد بخش
زان خمیر نزال که اندر خم فدا	دو جرعه مستی از ان بخش	مستغفرین بحر بلا را بخش	کنش کشف فدا بخش
بزرگشته ایم درین سستی دست	مار ایبار نگاه عدم اذن بخش	ایق اهل نظر می فدا	شرار سر غری من بر کوه بخش
این بر خوی و کف تغییر بر کوه	این لیل از نور حضورت بخش	مار بر سر آمدن خود استوار	در ظل عظیم خود پایدار

ایضا این مرثیه از دست که بعد از چندی از مصیبت گبری سرود

باز پدیدار شده دوم ذیقعد ماه	روز جهان تار شده ز بار قضا آه	بر شد بر آسمان بزه سسالی سیه
خیابان شد چهره پنهان شد مدی ماد	خیال عموم و عموم کشیده بر سو سپاه	لشکر شادی شلست جیش خویشی شانه

دود قضا شده بینه نصر قدر شده غریب

و الرزیه صمد و فالصبر مضرم و القلب مضطرم و الدمع منجم و هیبات السلوة و الغراء الامن استجا
جوار رحمة کبری دشتان من ذالک الجوار و هذا الجوار (عجاس)
صورت فیضه اولی که شیخ فاضل و شاعر و ادیب کامل شیخ عبدالملک شعبی در تفریت تشاموده

این دین الحق حلیعاسوی التمدد	و مد مع عینسی سح فی صفحة الحد
علی نکتة حلت فحلت عری النقی	و مال بها البصر بحمل الی لفقة
فحمة یستی با دهر انت محاربی	بأسهم زر، لا تقابل بالرد
اصبت فوادى کم و کم قد خففت	و ضل رقادی و انزوی للجوی رشدا
و کنت قوی العزم ان حبت شایرا	لیف عناد لمن یبیل الی لعید
فمازلت تسطو بالجند و تعدی	وان لم یعدک القط ملت الی لفقة
کما نکت الا یام ان حرت حارب	و ساعدت خطب ان انزلم یعبد
لما حادثات کم تمر علی البقی	وان یرج منها الضمالت الی الضد
ترسی بحر فی اکیدار با ظل بیدنی	و لیصفوا بیا عیش التیم مع الودع
و ذی حاله الدیالمن یک فاضلا	اذ انک من قید تکبیل فی قید

زحبت برنی بحر جوار آر در خورش
عقول گدیده مات نفوس گشته نموش
چرا فضا پر صداست چه دیک بیگام خوش
فسرده در سدره ناز رهوش فتره سروش
جبال صفتان شده تلال فتره خوش
بیانغ نالان ظهور بدت گران خوش

تسویح روح بهمار تصیح قلب البضاب

و ایجا اینغزاد اینم جانگاه حبیب	دزمی و بر ساو این سف آه حبیب	رزدی در خس مهر زاری ماه حبیب
نانه روز از چه دوست آه شبا گناه حبیب	صوت صبح و عویل در حرم شام حبیب	نخیب ستر ابو جود ز فرقه مهر حبیب
بهذا خطب عظیم ذالک حزن عجاب		

واقعات سال ۱۳۰۹ هجری
 و انما له بالعلم للمعزم قدرت
 امام بهام فاضل مستفضل
 و بجز روی الصادق بذب زلاله
 و انفس ارواح الوری من صفای الورق
 درو خاله اغصان جود بناقت
 اذا حلد الجانی حواء من اللد
 لمن تکن العلیا اولیما لفقد
 فقد خلف العباس فی انق لیسد
 ترقی الی امام السماک بفضله
 یعوج بهذا العصر کالمکت الیله
 معادون اسرار و موضع حکمه
 و منظر الطاف لاندیه اکمه
 فلا تأسفن عباسا فهو منعم
 بحور و ولدان تحبیه بالود
 و شینا - جمع نظم ایتم نورنا
 ترکا بنیادیه قدسند للشد
 ناظمها الشیخ عبد الملک الشعی
 ۶۶۲ ۷۱۴ ۶۷۰ ۹ ۳۲۱
 (۱۳۰۹)

موی خا خا چراند و درگون
 بر آری قلب روح زینار از درون
 قباب قدس بقا چرانده بنگون
 کدوخت از برق غم خرم صبر و سکون
 قلوب شده بی مشکب زتن توان رفت و ستا

پس از تویش جهان جهان کو بباد
 بدار و کل چون گذشت در جهان کو بباد
 ز به شمس ظهور مهر جهان کو بباد
 جدار محبوب روح دل در زبان کو بباد
 زمین پس از یوم شاه هم سما کو بباد
 مشکب صبر و قرار تاب توان کو بباد
 که زندگی در فراق بر باشد العذاب
 چگونگی در قای شوق پیش قدم خوان
 که رفت کل از زمین خوار شد گمستان
 ز غم لبسان باغ بر آید آه و دغان
 شد از غم فرقت پس از تو این جهان
 وجود شادی عدم بدار عشق خزان
 قلوب جاب شد زنا هجرت کباب

۴۵۸
 وقایع سال ۱۳۰۹ هـ ق سال چهل و نهم

۱۸ م

فوالذی استغنی کمال منجی و الحمد و الحمد الذی لا یحیر و الحکم و الحکم محمل بالهدی و الحزم و الحزم الذی لا یخسر
 بیست ان شخصی سابقه املا اوان محیط بوصفه استبحر حسانه لا غنی قد ثلثت عدد بحساب فصل لند انفر
 یا قوم فارق ارضاد و رفعت من دونه کبری ایضا فیضه لفقده جرت الذی کما نثر و غنی لظنی وسط انشا شعر
 و تکا و اهل ارض ان تقضی ساقی تقضی الصعدا و فی الصخر لولا ان رجایا لاله اهل علی ان یخیره لکان قس لعیط
 لا تقضوا یا قوم ان شبروله اهل نعل منته تستغیر امامت من جلی و راه نظیرم قد ما شوه سابقا فاستغیروا
 انه کبر لا یقال بوصفهم لکن اولو باهم ما یکنر اینه صبرا انتم ادری الوری بضرب تقریه تعالی دریا
 و بصیرکم اهل امصان یقتد عین الالسا فقصروا و انصرروا ترک البها و الاخر و انصارها و لکان فی انفرادک انصر
 ترک البها الاخر لکن ذکره فیها یخجله و هو سکن از فر یا صاح قم انشد بنده زمانه و انالهم ان یقبلوه بید
 و اذا استرا و انظلم تاریخ فردی بقی بهایه بیتا لیکر (۴ خیزران عربی ۱۸۹۲)
 ۹۱ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰

ما ظلمنا امین فارسی معلم مدرسه پر و لسانت فی لغز سیف

بر غصن اعظم نگرس زو بر نام بین عیان در این فخر نور تجلی بار بین در ملکوت طوره جمال و لدار بین
 دیده حق بین کشای جبهه دندار بین شعله شمس فضل منته انار بین مطهر آیات جنب مشرق انار بین
 نقطه سر الوجود آیت فضل الخطاب

ای زوجه بسته طراز کتاب عهد آن دی تو دلیمه شده بر همه ما و او زهرا بی نونی مدام حاکی چه ماه
 زهی بیگنا نیست کتاب درس گواه کسی که در نفس حق بر تو که آستین با و چو یکی مدام در دو جهان رویاه
 همیشه با دوش نصیب قدر شده العقاب

زهی مبارک هدای که چون تو شس بنده است خوش شای کش چنین غلام فرخنده است که غصن اعظم برش بعد سر کهنه است
 در آسمان طوره چه مهر تابنده است ترا شبها باندگی طراز ز زمینده است ز روشی کش که بنده شمرنده است
 خدای از سببش نهنقه رخ در نقاب

واقعات سال ۱۳۰۹ هجری قمری سال چهل و نهم

۱۱۸

قصیده رابعه که یکی از ادبایی بیروت است و ارسال نموده : یا صبور

ان مجوم الاله کر ترجیح	والروح مثل فخره تستود	والدین یسبحون و یسبحون	عمن ان یسبحون من غیره
من ذی نازح ربه فی عکة	ومن الذی تقضاه بالخصع	سبحة من خالق و صیغ	منه الیه الاتجا و المعزج
نقدت شیشه بسابن علمه	و عنت لعدته لخلان حیح	عش ماش فی الارض انک	و حبت بسابن شیشه فخره
و صنع بها ماشته تره غذا	اذ لار حین یفکت مما یصنع	و سل الثری کم من فواصع	فیه دکان الملک سنا یطیع
و بعد فضل عدوت ترغامه	کانت سزاها بصیاصی	ان الایام فرانس السبعة	یام فیهم بالرزایا سبع
جر الزمان علی الالی ذیل البلاء	فدهما کل تحت تبرع	و اناخ کلکله علی ماشیدا	فدهما کت اطم و افوت
نادا بنوا العباس مات رشیم	عند ابو العباس من ارفع	عظم المصائب فامس	الاملن منه الیه المرجع
یوم کیوم الدین لا ذور به	و لکل مرزیه شان مفرع	ما خص بطیر لا و لا افوق	بل عم باشکل الحظ الا و
الامر و حکمت ما و مع جلاله	جد و ال ای سن تفرع	جست کتانی فی العوام	فقدت بسابا منی کل یسبح
تکی لبصاح طوت مشکاته	نور آیه بجلی العقول تطیع	ادناه حسن بخل من بر اوری	لطفها و ابهره المعام الاربع
فکانه شمسه کتانی فی الملاء	و شمسه تقرب تبیان	یا قبرانت الان روضه حبه	من زار تربک فیه فیهم یسبح
یا قبر قد اودعت مره طیبنا	حیا و مینا فادر من تستود	به الذی بک نشره متضوع	رکن العلام فدهما متضوع
یا اصلا البقی لنا من بعده	ذکر ابا جابلهما متضوع	طابت نفوسهم لوضعک فی الثری	علما بانک لیسین ارض
او ان ملک و هو بحر افر	لیست تحیط به الثلاث الا فرع	من کان رزوک فی صحیفه	رحمت و لیسین هیچه یصنع
جادت علیک سحاب من رحمة	زوی تراک بدینه لاس	و قطرت مناسم تسلیم من	مولاک فینیه توکد و ارب
و لقبت انسا بالذی قدسه	من سراج زینیه فضل ارب	ما یلینا لفقدرک علما	ان الوفاه تسبیل دارع
و وجود اسخا لعم فضل سما	و بصیره بزمانهم و تضلع	و نضاحه علمیه و فراسه	حکیمه و نفوذ رای بر قطع
فهم المکارم و اکرانه و علما	و هم لفضائل و لغرفه	و نقد ترکتم لهم عماد اتانم	تکلف الطریقه لاعرا تا نزع
عباسم فی یوم نقدت وجهه	الکامل المتفضل التبرع	تمکن العرفان عند قون المعروف	یقبله کما یقنوع

بصیرة

واقعات سال ۱۳۰۹ هجری قمری سال چهل و نهم

۱۸

مات الارض بعد از تولى مبعث النور صاعداً تولى امد منزهة لا تتحرك حول وقع قدمها فيه تخلى
 لا يكاد يراة و عويلا انه القطب لا تتولى كلة النسل فى الامثل اولاً - وه اعزاز كل وجدا
 سا حول لا يحكىه هول لا مصابا بالطلب ام كذا انما يحطب بعبرى الناس - لذات البها بكرم ثم يصيل
 نحن خلت لفظاً لفظاً خلق واصفاً كامل الصفات فاصياً غير كل عما وانما لكل فقر اقد
 ذارجا لكل باب لم وارضا لكل خير اهدلا ساربان مستفضل في عينه فيه في النور في الكمال بكل
 كيف يقين وكله لفضل حقا وانه لهور سايا مستظلا بشره الارض السماويين - هما انما لهما ماتولى
 فانه للنور لطلب النور ارجح وانها لغيره في عينه

(اجوية القديس جاورجيوس النجيرية الارثوذكسية في ممكنا) (۱۳۰۹)

قصيدة سابعة كه معلم مدرسه پروتستان در حكاه اش نموده

ما بال نذر الارض تصعد للسماء طير افضل طلب الكرام سما ولم يكونا قد نزلوا منها هلا اليها من سناء تقدما
 مالي راها قد ترتب لفضنا انظر قد صارت كحشيش نظما وقاربت وترتبت ثم اذلالديه فهل عليها سلما
 ذهاب الذي ارجوا البرية من كفة خود كما سطارا سما حقا اذا نجت عليه مدح من ارضنا تروى شراه ان
 باارض من حى دامنى لقصي خرا على من كان ذكيا سما باارض من حى فالنوح لولا جسم حبيب الى اتراب سما
 عجا ترمى يدانها به حوى اسمى المناقب جميعا ان كذا وكلنا لم نزل حى بل ان لهما الى لبقا تقدما
 يا ايها الاقوام نوحوا واندوا لفرها شخص بالهارة علما شقوا لقلوب من محسوبا خلقت لى منقى له ارقدا
 جودوا بدر من عيون كان اذ انكم افراوة قد نشا ابوا الصراف لى من كفا ان البكا على لفقيد حرا
 لكن ان تصبروا لن نندوا او تبعوه ومن برى سما لا تحزنوا الوفاة فوفاته بدو كجاه كذا لقصا حتما
 ما ذا تقول وى شى متظن في وصف من عن كل صفة سما برر ووف فضل تورع بديك ان فواة نندوا
 رجل اول ان تصبروا حمنة يبعى لقرن من اقصا طرا من ذكره لى لهما طارة من شمة من كل ناسما

سؤال چهل و نهم

م ۱۸

واقعات سال ۱۳۰۹ هجری

ساکن است بجنور حضرت غصن نخشم در این ایام مصیبت عظمی تقدیم نموده

الی غرة جبین المدبر و انسان عین العفضل سیدی و مولای العالم اعامل فضیلتی و عباس افندی
الافخم دام غره تاذل یا مولای یا فخر الندی و امیر المکرمات و تقبل من مفتون اداکم عبادا
یبعده لفظها عن قیق معانیکم کبعد الارض عن نور اسماء. حاول ان یاتی علی ذکر صفه من جنات
مولاکم بحلیل و سیدکم بنیل و بدرکم لسا طمع و کوبکم بلا مع حاول ان یصیف خطبا ذمیت لیدی
بصائر اولی بحکمة و حارت عقول صحاب العسلم و العفم

(خطب الم بکل قطر نعیم کادت له شم بحبال ترزل) حاول ان یصیف مصیبت
کفت لیا شمس الضحی و اقل بدر المکرمات و کبارنا و المجد و العفمت عمری لعیبا و رثوه و
بخزم و لغرم و غاضت بنا مع المعارف و تکررت بسلمها و اقررت ربوع المسرة و درست مواجها
حاول ان یصیف خطب نعیمه صفه المذموم و ارجت لوقته اثوب و استک المذموم
فا بدنا المکرمة تذب خطبا و سیادة بکی حامی دنارها و العلی یوزن ابن بجدته و المجد یرئی اری
حتی خلفا من الای کل طفل نا شحا قبل ان ینیم الرضا عا و قام مقنونا بهانه یکنونه عدو
انعام و عدله و حبت قلوبنا محم عبده و رزق فیها من جنه و فضله. کیف لا اهو
اراصل الندی توالت لمکرمات برحیله و الو اعلا المرشد الندی هذا هم بواسع علمه و جبریل فضل
فای آماره لایند یون بعده و هم لا یلبون محمد و عدلا الا و جد و هما عنده. آمار علمه لیس خرفنا
فی احد و هم ام واسع فتنه الندی شمل کبیرهم و صغیرهم ام ائبل مجده و جبریل حکمه ام عظیم بنده
و شریف کراته. و لسا بعد ریاسته عما و لوی مقامه و رفقه شانه لست تطیع الا بیان بحجر
من الواجب فی تعدد و مقامه حسنة و لو حصفا فی رثاه جمیع ما قبل فی الی نیا من رثاه
الملوک و الامراء و افاضل الناس. فلا محاسن فضله تدرك و لا ما شر عدله تعدد ولا یکر

سال چهل و نهم

واقعات سال ۱۳۰۹ ق

۱۸ م

منظومه منشوره چون از نفوس معرّفه بقتب در دین و عدم انقياد و تواضع و تملق و توقع بغنياء
 ممولين بوده منتخب و درج شده تا صاحبان بصيرت در اقدار اين ظهور عظيم تفكر نمايند كه آيا در عين اعظم
 كه سخت ترين سجنهای عالم بود چه روش و سلوك از جمال تهم جل شانّه دیده شده كه آن شدت كبری
 باين رخای عظمی تبديل گشت و آن ذلت بی خستی باين عزت بلا انحصار بدل گرید در كنه نام تاريخ از
 تواريخ عالم دیده شده كه از نفس كه بنفوس مل و مخصوصت مل بوده و چنين محلی چنين قدرتی از اولی سر شده
 كه در ایام ظهور آفتاب جمالش دوست و دشمن از ماده فضل و عطایش منعم و همیشه بايش ملجا آوارگان
 عالم و جمیع همش مصروف آسایش جمیع امم و در عين غيب نیر جمالش هم نفوس كس با جدی از ابناء عالم
 خاضع نبوده اند بدون احتیاج طمع باين گونه كه كلمات بصرف علوم محبت حش نمايند و جمالی خود
 رفی نفایش زبان گشايند تا نفس نه لبیمنه علی اتفاق كه چنين امری از اول ظهور مظاهر سبجی
 تا حین هسراق اين نیر عظيم بر افق عالم نه در مایه كخی مذکور نه در صحفى مسطور اسی دوست يكبار ايكبار

فلك از بين الم طوق شست آه آه از آنچه ما شده ز دست فوج دل ز غوطه در دریا كنان غرق گشت نذر جای بحر چون
 بين نه طوفان كه نایب انحصار تا ابد يك دل نپاید ز زما تا بجزر و گير امواجش كنوان بهره های دل همی ریزد و برودن
 قاف قاف بیایانها نگر كوه كوه آورده قطعاتی در سر بر كوه سیلابی روا گشته از خواب غيب شفا
 سسم و درزی انصاری و مبود در عین از امالی هر كه بود هر فرق بر رسم او همی كه بود بر مرام خود عزاداری نمود
 قوم اين از در بران محرق و قمر در ده آه و ناله باشان شتر از زين كعبه گنشت در مصاب بس قصه با شتر
 در پیش پنجهای اسلام ز كيار بهر غصن نه عظم شكار هر يك از هر نوز بران معید از مصاب بس مصاب سید
 شاعران فصیح ملك عرب كلن تمجید و شناسی و قیاس آنچه از اعلی فصاحت بودان در مصیبت نارسه تعبیر شاست
 تا چهل نوزده شب از آن خاص عام در طواف روضه كروی تمام دلیغ بنیر ز زندی

واقعات سال ۱۳۰۹ ق ^{۱۹۳۰} سال چهل و نهم

۲۱۸

باید آنچه در این کتاب است اعلان نمائی و من هم میدانم که در این کتاب که بخط مبارک است چه مرقوم فرموده اند بعد از تقریر این بیان کتاب مبارک را گشودند و بجناب آقا رضا علیه من صل
بهار ابناءه و من کل شاره اعلاء و احلاد عنایت فرمودند و در آن محضر تلاوت نمود و جوی چون
از قلوب بعین گشود و این آیه مبارکه که کتاب قدس در آن کتاب مطور و مرقوم (اذ عنیض
بحر الوصال و قضی کتاب المبدی فی المال توجوا الی من اراده نه الذی الشعب من الاصل
القدیم) و مقصود از آن آیه عنین عظیم است که باید اعضان با کل من فی البهائم
توجه نمایند و بعد از مقام عنین عظیم مقام عنین کبر است و احترام عنین و حیثان بر کل
نازم و چون لوح نه با تمام رسید بقبر مبارک که از بوم صعود هر صبح و شام مشرف میشدند
حاضر شدند و جمیع احباب بان مقرر اعلی که مطاف اهل ملک و ملکوت است احضار فرمودند
و کتاب نه را که بخط مبارک است بجناب میرزا محمد الیدین علیه نقحات است محبوب العالمین
عنایت فرمودند و با علی لندا ایما یعنی له فی ذاک المنظر لیسر در آن محضر تلاوت نمودند و سائ
از بیان قاصر که چه حالت از استماع کتاب عهد نه بر اجا نه دست داد چون ذکر آن
کتاب پسین که آخر نامه زر زده ایما لیسر و محبوب ان شقیقین بود بیان آمد نفس آن کتاب خطا
هم مرقوم شد لیکن بدی و ذکر می لیسر ایما لیسر و الحمد لله محبوب العالمین

کتاب همسری

اگر حق اعلی از حرف دنیا خالیست و لکن در خوائن توکل و تقوی از برای
دراث بهوات مرغوب لا عدل له کما یشتم کنج نگدا شتم و بود پنج بنفر زدیم ام الله
در ثروت خوف سرد و خطر کمون انظر فاشم از کرم ما انوار الرحمن فی الفرائد
(و بل لکل هنر لمنه الذی جمع بالاولی عده) ثروت عالم روانی نه آنچه واقعا

سال چهارم و نهم

واقعات سال ۱۳۰۹ هـ ق

۱۸

ملوك مظاهر قدرت و مطالع غوث و ثروت حفند و باده ايشان درعا كند
حکومت ارض بان نفوس غنايت شد و فلوت از برای خود مقرر داشت
نواع وجدال و فقهی فرموده بها عنهما فی الكتاب هذا امر الله فی هذا الطهور
الأعظم و عصمه من حکم المحور و زينه بطوار الأبحاث انه هو العلم للحکم
مظاهر حکم و مطالع امر که بطراز عدل و انصاف فرزند بر کل اعانت ان
نفوس لازم طوبی للأمر و العلماء فی البها، اولئك امنانی بین
و مشارق احکامی بین خلفی علیهم بهاء و رحمتی و فضلی الذی احاط
الوجود در کتاب قدس در این مقام نازل شده آنچه که از افان کلمات انوار
بخشش المحی الی الامع و ساطع و مشرف است با اعصابه در وجود قوه عظیمه
و قدرت کامله مکنون و مسود با و وجهت اضداد او با طر باشد نه باختلاف
ظاهره از او و صبه الله آنکه باید اعصاب و اقاتان و منسبین نظر به
عصن اعظم ناظر باشند انظر و ما انزلناه فی کتابه الا قدس اذا غنص بها
الوصول و فضی کتاب المبدأ فی المال توجهوا الی من اوداه الله الذی الغیب
من هذا الاصل القديم معصود از این آیه مبارکه که غصن اعظم بود که ذلك
انظرنا الامر فضلا من عندنا و انا الفضائل الکبریم فدخر الله مقام الغصن
الاکبر بعد مقامه انه هو الامر الحکیم فدرا صطفینا الاکبر بعد الا اعظم امر
من لدن علیهم خیر صحت اعصاب بر کل لازم و لکن ما قدر الله لهم حفا
فی اموال الناس با اعصابه و اقاته و ذوی فرایفی فوصیکم بقوی الله
و معروف و بما یبغی و بما ترفع به مقاماتکم براسنی میگویم نفوس سردار

عظیم

سال چهارم و هفتم

م ۱۸

واقعات سال ۱۳۰۹ هـ ق

العباد عن الورد على شاطئ عزمنا لذابل الله عنهم نوجههم الى شطر لبيت
بقلب هرهيرا واذا ادركت الزيادة فوضا كما امرت في الكتاب ثم ول وجهك
شطر العرش وظل الشناء الذي ظهر من نفسك الاعلى الى وانك انت على
كلشي مجبها كذلك امرتك بايقها العبد تم ثم اعلم يا امرت وانه بكفك عن
من على الارض جميعا ومن زاد هذا العريب المحزون المسجون بما الفى الروح عليه
فهذا اللوح قد بعثه الله وابيه وامه وذوي قرابته الخ

روضه منوره ابهي

حضرت حسن اعظم در صباح يوم ودم ويقعه مذکور نگراف بدر بار دولت سلطان عبد حميد خان منصور
فرموده که بهاء الله از عالم عنصری عروج نمود و منجوايم جسد مطهر را در قصر بهی برسم امانت گذاريم و
ملکراف اظهار معرفت کرده امينل آتني بادست خود از باب غسل کفن مجرب او هستند در حجره از خانه
مجاوره قصر مذکور که ملکی مسکونه اتا سیده علی افغان صدر مبارک بود قرار داده امانت گذاشتند
و آن روضه منوره که محل زیارت عائده النبیہ و مستبین و احباب مجاوره واقع شده قبله در صلوه و محل
نوبه اهل بجا گردید متذخرجا تعمیر و ترمیمی که لایق و درخور چنان مقام مقدس است فراهم شد و اکنون
از حیث زیبایی بنا و فرش و چراغهای برقی و غیره که در داخل و خارجش میباشد و از حیث روحانیت
و صفای باغ و گلستان اطرافش در عالم نادر نظیر است و فوج فوج از بهائیان مل و ممالک متنوعه
و غیرهم از آن روز الی یومنا به زیارت نموده گسی در مسافرخانه مخصوص شب امتوته نموده در صبح و شام
سواجه بار روضه منوره شده صورت زیارت و صلواتی را که مسطور گردید قرائت مینمایند

شتمه از سمات و صفات کریمه ابهي

جمال بی مثال ایسی دشمنان آسمان فام در شان دلر با که ناظر و شاه عیان و نهان بود حسین

منه

سایه درختان معروف که شاخه بیکه بگرانه خسته مستفخر ایستاد نمودند عرشه برقرار میگردد در این
در نهایت آداب مصحفنا مرتباً اذن یافته برگردی تجارده می نشستند و احدی از یار و اغیار بدون
تحصیل اذن حضور و فود نمی یافت و در محضر انور از خود بخود بوده قدرت تکلم نمی نمود و از جمله سبای
مشهوره جمال ابی تعلق نام بیزه چمن و گل و عطر و آب عاری و نسیم صبحگاهی و نظافت و نظافت
بود که در تمام ششون ظاهره و باطنیه جلوه داشت و مصداق آیات نازل در کتاب مستجاب است
انته اودان بر یکم بجای آداب اهل الرضوان فی ملکونه الممنوع المنیع در کتبه او اشان دیده
میشد و دیگر غنا و استغنا و رفیع فاقه و غنا و اشتغال بصنعت و حرفت و تجارت چنانکه در کتاب
اندلس فرمودند قد کتب علی کل احد منکم الاستغفال با امر من الامور من الصنائع و الا
وجعلنا استغفالکم فیما نفض العباده لله الخ و در سنین اولیه اقامت در عکا چندان مد
و تا یکد راجع بصنعت و حرفت و تجارت و امثالها فرمودند که حضرت عیسی اعظم بمنزل آقا محمد الی
شیرازی در خان رفته نزد صاحب خان تحصیل شغل بوریابانی نموده غرض آنکه با استناد محمد علی یزدانی
قرار شرکتی گذاروند که دکان صباغی باز نمایند و نیز تعلق نام بشیر معارف ادبی و تریح خط فارسی
داشتند چنانچه از زیبانی اوراق و خطوط که انواع ابی بدان نظر میرسید هر دیده لذت و در شناسا
میابد و برای تعلیم نوپادگان کتب حسی حسب دستور مبارک در عکا تأسیس شد که آقا سید اسد الله حق
و برخی دیگر تعلیم قرانت و کتابت فارسیه اشتغال جستند و لذت الفت فارسیه و اسلوب نشاء
و بلاغت به نظیرین که شاید و باید در اختلاف مهاجرین محفوظ و برقرار ماند و از صفات مشهوره
هیکل ابی شهنشاهت و شیعت الهیه عادم لنظیر و استقامت و سرت در شغلات و بیات و بند
و سخا و تعلیف و تفقد سوال ستمد به گمان و فقر و مردم اعتبار و مسا و انویا و امثال ذالک است بود
که در ضمن واقعات این بخش و بخش سابق و لاحق حکایات و افعالی در این امور مشهور است چنان

۴۷۶
 واقعات سال ۱۳۰۹ هجری قمری
 سال چهل و نهم

۱۸م

ساقی بده آن جام حوحو مطرب ببرانام حوحو فانی بنوا برگو بملا عالم شده در کام حوحو
 ای قاصد جان بر عمر دگان بیار تو پیغام حوحو ای طربقا تا چند خفا بر پر تو زنه فام حوحو
 بر کیش اگر عازم شده هسته بزین کام حوحو هشبار که بس عنقا چه کس افتاده در این دام حوحو
 نادل نکنی زر سخن دانا هرگز نشوی رام حوحو حصار عما یک جرعه بیا ران با ده گلغام حوحو
 نازده کنیم جام ربیم از کوثر طغطم حوحو هستم همه سبتم همه از شربیه انعام حوحو
 خواشوش عاشق من و سر زده خور ایام حوحو و اما سبب خواتم ایی که برفوق لوح مهر میزند
 برخی زدن آنها چنین بود بهیاسته
 ۱۲۹۲

انه لبها و آهسته لمن فی ملکوت الامر و الخلق
 و مصباح الهدی لمن فی السموات و الارضین

قد استقر جمال بقدم علی العرش العظیم اذا نطق
 لسان العظمة و کبریا و غده سه تهنه تهنه
 الارض و السماء و عظمی جمالی قد ظلم من کان فی ال
 انزال متخفا فی کناز العزة و الاجلال انه لم یحجب
 قد اتی لحيوة العالمین

دینی نفسی و برائی امری و حق جنای المنیر

هو قد اشرق انوار الوجه عن شرق البقا الا الله
 الا هو ایسی الابھی اتی انا چه آهسته و نور

شبهه به بغه لفسه باشی انا حی فی الافق ان
 و اذا بیضت من نور الافق فی کل شیء بانی انا الله لا اله الا
 انا انما بقدر المتعالی لیمن بعسیر لیبید
 قد اشرق من افق انقضت شمس قسم
 علیها من بقلم الابھی استجرت لمطلع الایات
 الی نظر سلطان الله و قد آره لمن فی السموات

استجرت لوجه الحمار انا المظلوم المسجون الغریب الی رب و الارضین

و نیز در رساله هفت وادی و سه وادی و حواجر الاسرار و کلمات مکتوبه فارسیه و عبریه شمه برسم
 نمونه مختارینم (حضرت عبده لیبید) اجمع بکلمات مکتوبه چنین مرقوم فرموده این کلمات میگونه

واقعات سال ۱۳۰۹ ق ^{۴۷۸} سال چهل و نهم

۱۸ م

وقیلے خط معبر خطا غصن عظیم عبد الجبار، واقعی خط مبارک ابی نزد افراد این طائفه موجود میباشد

نسب و منتسبین ابجدی

والد جمال ابی چنانکه در آغاز بخش دوم بنوع اجمال نوشتیم میرزا عباس شهباز میرزا بزرگ از اهل قریه تاکر نو
 مازندران داد پسر رضاشاهی بیگ بن کر بلانی عباسان بن حاجی محمد ضایک ابن آقا محمد علی معرف
 به آقائی بن آقا فخر بن شهر با حسن بود که در ایام سلطنت صفویه نیز سبب و بلوک آل زیار پرست
 و آنان نیز در شهر یار آخرین پادشاه ساسانیان اتصال نسب داشتند و از این رو بنام طائفه
 شهر یار معروف اند و اسلافشان پس از آل زیار در حدود نورد و طبرستان ده خدائی و فرزندانی می
 و نو له میرزا بزرگ تقریباً تقریباً سال ۱۲۰۰ ق در قریه تاکر واقع شد و تحصیلش در عصر سنن
 در آن ایام متداول بود در همان حدود صورت یافت و در ایامه ساگی با اقدامات والد از دواج کرد و پدر
 عمارت مخصوصی برایشان بنا نمود و مسجد حسینیه که نیز از بناهای والدش بوده در جلوی عمارت مذکوره
 قرار داشت و در نظر میرزا محقره ناپسند آمده نقش مهاجرت از وطن واقامت در پایتخت دولت
 بر ضمیر سبب و برای سعادت نرایا با خاک و اموال پدری قناعت ننمود و رسیدن بمقامی اعلی و
 و ارفع را در خیال خود تصور کرده در سال ۱۲۲۰ با عائله بهترینان دارد شده اقامت و سکنی گزید
 و چون در فضل و ادب و کفایت و درایت مقامی ظاهر و در حسن انشا و ترسل و حضورها در زیبائی خط
 رتبه شاه داشت شهرت حاصل کرد و در دائره و قریه لشگری بمنصب لشکر نویسی منصوب گشت
 انگاه فحشلی شاه ویرا بوزارت پسر خود امام دردی میرزا که توبخانه و قورخانه و کشیک خانه بدو سپرده بود
 گماشته مسئولیت دوائر مهمه مذکور را بعهده او تفویض کرد و میرزا بنا علی هزار در سلاک و زر اورد
 منسلک گردید و لشکرانی قزوین برود و غیره را نیز در قبضه گرفت و شاه در برود ارضی و اعلی کی نگهشید
 و با جمله میرزا بزرگ وزیر امام ویردی میرزا حاکم طهران و نونس و محبوبت هزار دگان و بواسطه فضل و کمالش

واقعات سال ۱۳۰۹ هجری قمری سال چهل و نهم

۱۸ م

علم کتابت و قرانت دوروشن بود تقاضا کرد و شاه پذیرفت و از آنجا فرید ناکر قبول بزرگ شد و مبلغ
شصت و چهل تومان مالیات ده ساله ناکر را نقد آید و چنت دینار آوردند که میرزا بزرگ شهابی نامه
با فتحعلی شاه در صورت و محسن قاسم داشت چندانکه نوبتی از عمرت سلطنتی بیرون آمد و برآید
و نوبتین بنگران شاه برده چند توب خالی کردند چون شاه مطلع شد میرزا را خواسته اظهار نمود که مقرا
یکت قبضه از محسن خود را گناه کند و یا مبالغی کران بجزم آنچه واقع شد بدید و او با کمال امتناع از تقاضا
شق ثانی را اختیار کرده مبلغ پانصد تومان ادا نموده پس از فوت فتحعلی شاه در ایامی چند که عیال
فصل سلطنتی نه هوامی سلطنت بر سر افتاد و طهران تصرف گرفته در حدود ایرانمندی برآمد از میرزا
قبول مقام وزارت را خواست و او غلامی پیش آورده مقام مستوفی اهلایکی را قبول نموده در بده
گرفت و در اداتل سلطنت محمد شاه همیشه میرزا ابوالقاسم قائم مقام بوجب جیل و در سانس اعدا
بمیزان بیغضیب شاه شد و از خطبه بیگانهت رسید و حاجی میرزا آقاسی بجایش بصدارت قرار
گرفت میرزا برای ملاقه بیکه با مین او و قائم مقام بود و حاجی را آخوندی ریاست خواه عاری
از حقیقت و غیر لائق مقام صدارت میدانست از منصب خویش احترام کرد و هر چند برخی
تسلیق و ناکید کردند پذیرفت و جواب چنین میگفت که طبیعت من راضی نمیشود که بزر دست
آخوندی ششیم و حاجی با دکی بپزدهت برخواست و ضعیف است سلطنته دختر فتحعلی شاه را که میرزا
پیشکار اطا کشن بود بمضادت داد است و بهانه بدست آورده تمامت عمارات مفت دست
ویرا در طهران تصرف نمود و میرزا پی حقائق حق خویش قیام کرد و طایفه اسمعیلی و مباشر امور شریعه
مخضر قاسم محمود مجتهد طهران بن ملا محمد علی مجتهد کرمانشاهی را وکیل نمود تا عمارات مفسوبه را باز
ضعیف سلطنته بیرون آورد ولی با تاخره تمامت عمارات مذکوره پس از وفات میرزا بعنوان
بیع شرط نزد ضعیف سلطنته رفت و با بکله میرزا با قداوت حاجی از کار و مقام افتاد و مفسوب

سال چهل و نهم

واقعات سال ۱۳۰۹ ق

۱۱۸

از ایشان حضور صاحب میرزا محمد الدین بن کلیم که صدیه خانم بنت جمال ابی را از دواج کرده عاقله استیس نمود
در بخش بنفتم نیاید و نظر بانیکه تمامت خبریات احوال جناب کلیم در طی بخشهای گذشته مسطور بودیم
گردید در اینجا حسب حاجی شرح و تفصیل نمیدیم در باره وی جمال ابی چنین فرمود از بدو امر احدی
مطلع نماند و نفس احدی منهما الذی سمی باحمد استشهد فی سبیل دینه و الاخرت
سمی بالکلیم و او را بجز محمد الدین ^{مذکور} پسر دیگر بنام عیضا و جمال و کمال بود سوتم

ساز خانم نیز صغر سننا بود و تولدش در تارک واقع شد و در طهران نشو و نما یافت و باز در
میرزا مجید خان ابی فشی سفارت روسیه مقیم طهران در آمد و حاجی میرزا ابوسف پدر میرزا مجید خان
فشی اول سفارت مذکور بود و ساز خانم کمال تعلق بجمال ابی داشت و در سالهای هزار و دویست
هفتاد و اند در طهران وفات یافت و بموجب وصیتش جسدش بیخدا و برود تا در مکتبی دفن نمایند که
عبور و مرد در جمال ابی از آنجا واقع میشد آرد و آنکه گماشته میرزا مجید که همراه جنازه بود در مرز حیران
مصافوف جناب کلیم شد و کلیم تصور کرد که جنازه میرزا مجید خان است و مکتوبی که حاجی میرزا از آنجا
گماشته بود بکلیم داد و بموجب حزن و تأثر شد بدگشت و مکتوبی مختصر راجع بر رسید خازنه گرفته برا
بظهران کرد و جناب کلیم جسد آنمخوره مشرقه از عراق را بسبب ابی برد و سپس حسب دستور مکتبی
دفن نمودند و میرزا مجید خان مذکور تقریبا در حدود سال ۱۲۹۰ وفات یافت چهارم

میرزا احمدی نیز صغر سننا بود در طهران میر نسبت و زوجه میرزا محمد علی اخ امی سابق آنکه کرا
پس از فوتش بزوجهیت گرفت و اخیرا بشیر از زوجه آقامت بسته در آنجا وفات نمود و اینو قهقه قتل
آغاز ظهور بدیع شد پنجم خواهری دیگر بود که از او اثر و نسلی بر جای نیست و دیگر از اخوان جمال ابی
میرزا آقا برادر متهر ابی بر آقا میرزا محمد حسن که در ضمن بخش پنجم ذکر می از او پیش نمودیم
مختصین اولاد میرزا افضل و خوشنویس و مادرش زوجه اولیه و بنت خال میرزا بود که در مجده